

مطالعه رابطه سیاستمداران جوان و پیر در میدان سیاسی ایران (پس از انقلاب مشروطه تا دهه چهل شمسی)

حمیدرضا جلائی پور^۱، شیرین کریمی^۲

^۱ عضو هیئت علمی گروه جامعه‌شناسی دانشگاه تهران

^۲ کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی دانشگاه تهران

چکیده

روابط گوناگونی میان عوامل انسانی در فضای سیاسی و میدان سیاسی ایران شکل می‌گیرد؛ نوع روابط میان اهالی حرفه‌ای سیاست، یا نخبگان سیاسی با در نظر گرفتن ذهنیت و عینیت در میدان سیاسی تعیین می‌شود، در این پژوهش گردش نخبگان سیاسی با توجه به جوانی و پیری آن‌ها، یعنی با توجه به متغیر سن مورد بررسی قرار گرفته است. داده‌ها، با روش اسنادی-کتابخانه‌ای از میان متون تاریخی، خاطرات سیاستمداران و یادداشت‌های افراد فعال در میدان سیاسی در بازه زمانی پس از انقلاب مشروطه تا دهه چهل شمسی به دست آمده است و برای رسیدن به تبیین روابط در میدان سیاسی، از چهارچوب مفهومی پی‌یر بوردیو با توجه به فلسفه علم رابطه‌ای و عناصر دخیل در میدان سیاسی استفاده شده است؛ مطالعه اسناد و تحلیل‌ها نشان داد که روابط بین جوان‌ترها و پیرترها در میدان سیاسی به اشکال «متابعت»، «سلطه»، «همگونی» و «سریچی» شکل می‌گیرد و نوع رابطه به میزان سرمایه نمادین و سرمایه سیاسی افراد بستگی دارد.

واژه‌های کلیدی: سیاستمدار جوان، سیاستمدار پیر، علم رابطه‌ای، میدان سیاسی، سرمایه سیاسی.

۱- مقدمه

در این مقاله در نظر داریم روابط بین سیاستمداران را از جنبه متغیر سن مطالعه کنیم، در تاریخ معاصر ایران، انقلاب مشروطه آغاز گسترش تمایز به عنوان دستاورد مدرنیته در ایران بود، مردم در مقابل پادشاه قیام کردند و خواستار پارلمان شدند و به دنبال هویتی متمایز از گذشته برای خود بودند. مشروطه‌خواهان جوان در میدان سیاسی ایران، دستگاه سیاست سنتی و جایگاه گارد قدیم و نسل گذشته را تصرف کردند و بازی به سبک سیاستمداران کهنه‌کار را بر هم زدند، تا چند دهه زمانی پس از حضور تازه‌واردان که به لحاظ بیولوژیکی هم جوان‌تر از رجال قدیمی بودند همکاری و روابط میان سیاستمداران پیر و جوان به اشکال مختلف دنبال شد. برای تشخیص این روابط به یک دستگاه نظری نیاز داریم که بتواند برای افرادی که در این برهه از زمان وارد میدان سیاسی شده‌اند و بسیاری‌شان خیلی زود از میدان خارج شدند به یک الگوی رفتاری از روابط میان سیاستمداران جوان‌تر و پیرتر دست یابیم.

بورديو بیشتر به گونه‌ای رابطه‌ای به مفهوم میدان می‌اندیشد، او میدان را شبکه‌ای از روابط می‌داند که میان جایگاه‌های عینی درون میدان وجود دارد، این روابط جدا از آگاهی و اراده فردی وجود دارند، این روابط کنش‌های متقابل یا پیوندهای بین‌الذاتانی میان افراد نیستند؛ اشغال‌کنندگان این جایگاه‌ها هم می‌توانند عوامل انسانی باشند و هم نهادهای اجتماعی (ریترز، ۱۳۸۹: ۶۸۲)، این نوع نگاه با پرسش پژوهش همخوانی نزدیکی دارد و به نظر می‌رسد با یک نگاه ترکیبی و انتقادی و به شیوه دیالکتیکی بتوان به نوعی دسته‌بندی از روابط بین دو گروه از سیاستمداران دست یافت.

۲- رابطه سیاستمداران جوان و پیر در میدان سیاسی ایران

گردش‌نخبگان سیاسی با توجه به سن آن‌ها، در فضای سیاسی ایران مسئله اصلی است. سن سیاستمداران چه تأثیری در نوع ارتباطی که با یکدیگر برقرار می‌کنند دارد؟ و بلفردو پاره‌تو در این مورد نظریه «چرخش نخبگان» را مطرح می‌کند و «نخبگان حکومتی» را افرادی می‌داند که مستقیم یا غیرمستقیم در حکومت نقشی عمده دارند. پاره‌تو می‌گوید قشر نخبگان حکومتی از افرادی ترکیب می‌شوند که از همه بیشتر برای حکومت کردن شایستگی دارند، اما واقعیت اجتماعی این است که بازدارنده‌هایی چون ثروت موروثی، پیوندهای خانوادگی و همانند آن‌ها از چرخش آزادانه افراد جلوگیری می‌کند (کوزر، ۱۳۸۸: ۵۲۴). پاره‌تو معتقد است که هرگاه نخبگان حکومتی یا غیرحکومتی درصدد آن برآیند که خودشان را به سیل عناصر تازه‌نفس تری که از جمعیت پایین سرازیر می‌شود نزدیک سازند و هرگاه که برعکس، سیر چرخش نخبگان متوقف می‌شود، توازن اجتماعی به هم می‌خورد و سامان اجتماعی تباہ می‌شود و چنین استدلال می‌کند که اگر نخبگان حکومتی نتوانند راهی برای جذب افرادی استثنايي بیابند که از طبقات پایین خودشان را به بالا می‌کشند، در هیئت سیاسی جامعه و بدنه اجتماعی عدم تعادل پیش می‌آید. این عدم تعادل یا از طریق باز کردن مدخل‌های تازه در مسیرهای تحرک اجتماعی ترمیم می‌شود و یا از طریق براندازی خشونت‌آمیز نخبگان حکومتی قدیمی و ناکارآمد و جایگزینی نخبگان شایسته‌تر برای حکومت کردن به جای آن‌ها رفع می‌شود (همان، ۵۲۵). در این گردش و جابه‌جایی روابطی میان عاملان اجتماعی صورت می‌گیرد. رابطه‌ای که برای ما اهمیت دارد رابطه میان سیاستمداران جوان‌تر یا نورسیدگان به میدان سیاسی با سیاستمداران پیرتر یا ازپیش‌رسیدگان در میدان سیاسی است. پرسش این تحقیق به این شکل صورت‌بندی می‌شود: چگونه می‌توان انواع روابط میان سیاستمداران جوان و سیاستمداران پیر در میدان سیاسی ایران را تبیین کرد؟ برای پاسخ به این پرسش دیدگاه پی‌یر بورديو درباره «رابطه» در میدان و عناصر تأثیرگذار بر روابط عاملان در میدان سیاسی را شرح می‌دهیم تا بتوانیم به تبیین مناسبی از روابط بین جوان‌ترها با پیرترها در میدان سیاسی دست یابیم.

به تعبیر بوردیو، میدان قدرت ساختار همهٔ میدان‌های دیگر را تعیین می‌کند و در تحلیل میدان باید رابطهٔ میدان‌های دیگر را با میدان قدرت ردیابی کرد، سپس ساختار عینی روابط میان جایگاه‌های درون میدان را ترسیم کرد و پس از آن بایست ماهیت ساختمان ذهنی یا عادت‌وارهٔ عواملی که جایگاه‌های مختلف درون میدان را اشغال کرده‌اند تعیین کرد (ریتزر، ۱۳۸۹: ۶۸۲).

بوردیو نوعی تفکر ساختارگرا دارد که عوامل ذهنی را نیز در نظر می‌گیرد، با این حال ساختارگرایی منبع فکری مهمی برای بوردیو به حساب می‌آید. مبانی ساختارگرایی، در عین حال که مورد انتقاد بوردیو قرار گرفته‌اند، باعث غنای تحلیل وی نیز شده‌اند. او تنها یک نکتهٔ بنیادی را از میان اصول ساختارگرایی کلاسیک اخذ می‌کند که همانا اهمیت نظام‌های «رابطه‌ای» میان افراد و طبقات برای فهم پدیده‌های اجتماعی است (بون‌ویترز، ۱۳۹۰: ۲۰).

پی‌یر بوردیو معتقد است ما نوعی فلسفهٔ علم داریم که می‌توان آن را «رابطه‌ای» نامید. از این جهت که اولویت را به روابط می‌دهد؛ او معتقد است واقعیت شبکه‌ای از روابط است و بر اساس چنین خط مشی‌ای است که الگوی خود را، طرح کرده است. هر چند این فلسفه که پردازندگان آن افراد متفاوتی همچون کاسیرر و باشلار هستند، فلسفهٔ تمامی علم مدرن است، اما بسیار به ندرت در مورد علوم اجتماعی به کار بسته شده است و این بی‌تردید به این سبب است که به طور کاملاً مستقیم، رودرروی جنبه‌های جا افتادهٔ تفکر عادی (نیمه علمی) جهان اجتماع قرار می‌گیرد که [در کار درک علمی] با علاقهٔ بیشتری به واقعیت‌های جوهری همچون افراد، گروه‌ها و غیره می‌پردازد تا روابط عینی را به دست آورد (بوردیو، ۱۳۹۳: ۲۰ و ۲۱). او با دوری از فلسفهٔ ذات‌گرایی، به جای تمرکز بر واقعیت‌های مشهودی چون افراد و گروه‌ها به روابط روی می‌آورد. «روابط عینی که نه می‌توان آن‌ها را نشان داد و نه با انگشت لمس کرد، بلکه باید آن‌ها را به دست آورد، بر ساخت و به یمن کار علمی به آن‌ها اعتبار داد» (بوردیو، ۱۳۸۰: ۲۱). در کنار فلسفهٔ رابطه‌ای یک فلسفهٔ کنش وجود دارد که به آمادگی‌های بالقوه‌ای می‌پردازد که در بدنهٔ عاملان اجتماعی و در ساختار وضعیت‌هایی که این عاملان درون آن عمل می‌کنند و به شکل دقیق‌تر در روابط میان آن‌ها جای گرفته است. ستون فقرات این فلسفه در رابطهٔ دو سویه میان ساختارهای عینی (میدان‌های اجتماعی) و ساختارهای ذهنی (عادت‌واره‌ها) است (همان).

راهنمای عملیاتی بوردیو در نگرش رابطه‌گرا به جهان اجتماعی و مفهوم‌پردازی متناسب با این نوع رویکرد، علم فیزیک است. فیزیک نسبیتی انشتین به منظور درک جهان به مفاهیمی نیاز دارد که در رابطه با هم قرار می‌گیرند و از تعیین فیزیک نیوتنی به دورند. برای نمونه مفاهیم مکان، زمان و جرم در فیزیک نیوتنی مفاهیمی ثابت و لایتغیرند. حال آن‌که این مفاهیم در نظام نظری انشتین ثبات مفهومی خود را از دست می‌دهند و در رابطه با سرعت و محل ناظر قرار گرفته و بنابر آن‌ها نسبیت می‌یابند. موافق با ایده، در نظریهٔ بوردیو نیز نشانی از مفاهیم ثابت یا به عبارت بهتر مفاهیم مستقل وجود ندارد، بلکه مفاهیم لازم و ملزوم یکدیگرند و در رابطه با هم معنا پیدا می‌کنند (پرستش، ۱۳۹۳: ۵۱).

با این رویکرد، بوردیو به صورت‌بندی نوعی نظریهٔ جامعه‌شناختی اهتمام می‌ورزد که رئوس آن را در چهار مؤلفهٔ زیر می‌توان خلاصه کرد: (۱) برداشت ضد دوگانه‌گرایانه از کنش و ساختار اجتماعی؛ (۲) معرفت‌شناسی و روش‌شناسی تلفیقی؛ (۳) اهمیت منازعه در حیات اجتماعی؛ (۴) توجیه کنش با توسل به مفاهیم شناسایی و شناسایی نادرست (پرستش، ۱۳۹۳: ۵۲، به نقل از واکووانت، ۱۳۷۹: ۳۳۰). به تعبیر من منظور از مفاهیم شناسایی و شناسایی نادرست، مفاهیمی است که کنش‌گر توسط آن‌ها کنش خود را شرح می‌دهد؛ مفاهیمی که خود کنش‌گر - فارغ از اینکه درست باشد یا نادرست - به نوعی شناخت از آن‌ها دست یافته است و تجربهٔ زیسته‌اش را با آن مفاهیم شرح می‌دهد.

آنچه در این اصول چهارگانه اهمیت دارد جایگاه تفکر رابطه‌ای نزد بوردیو است. به گونه‌ای که می‌توان ادعا کرد بنیاد این برنامهٔ پژوهشی بر نوعی دیالکتیک استوار است: دیالکتیک وجوه عینی و ذهنی واقعیت، دیالکتیک نظریه

و روش، دیالکتیک نظریه‌های کمی و کیفی و دیالکتیک سوژه و ابژه. هر برنامه پژوهشی موافق با اصول موضوعه خود به مفهوم‌پردازی دست می‌زند. مفاهیم سنت جامعه‌شناسی پوزیتیویستی جهان اجتماعی را به گونه‌ای تنظیم می‌کند که جایی برای کنش‌گر فعال باقی نمی‌ماند. در حالی که مفاهیم سنت جامعه‌شناسی هرمنوتیکی جهان اجتماعی را موافق با کنش‌گر اجتماعی به منزله فعال مایشاء این جهان تصویر می‌کنند. به گونه‌ای که در این جا اثری از ساختارهای مستقل یافت نمی‌شود. رویکرد تلفیقی بوردیو در تلاش است که از این تقابل‌های سنتی درگذرد و از آن جا که مفاهیم جامعه‌شناختی موجود توان رؤیت واقعیت به گونه دیگر را ندارند، وی به وضع مفاهیم نوین‌یادی روی می‌آورد که لازمه این دیدگاه نوین است. بدین ترتیب بلندنظری حاکم بر گزینه جایگزین بین عین‌گرایی و ذهن‌گرایی به مفاهیم دوقلوی عادت‌واره و میدان به مثابه یکی از ابزارهای نظری مهم در برنامه پژوهشی بوردیو منجر می‌گردد (همان، ۵۳، به نقل از پینتو، ۱۹۹۶: ۱۰)، این مفاهیم در ذات خود رابطه‌گرا هستند به این معنی که هر کدام ناظر بر روابط هستند. ضمن آن که با هم رابطه دارند یعنی، در رابطه با هم تعریف می‌شوند (همان، به نقل از بوردیو، ۲۰۰۲: ۱۹).

این فرمول که ممکن است انتزاعی یا مبهم به نظر آید، اولین شرط یک خوانش معتبر از تحلیل رابطه میان جایگاه اجتماعی، امکانات و موضع‌گیری‌هاست؛ به تعبیر دیگر، رابطه میان شبکه روابط اجتماعی، عادت‌واره‌های ذوقی و انتخاب‌هایی که عاملان اجتماعی در عرصه متنوع رفتارها همچون غذا خوردن، ورزش کردن، موسیقی نواختن و سیاست ورزیدن و غیره صورت می‌دهند؛ بنابراین آن چه معمولاً تمایز خواننده می‌شود، یعنی مجموعه‌ای از کیفیات که غالباً مادرزاد تلقی می‌شوند (گاه از «تمایز طبیعی» سخن می‌رود)، راجع به عادت‌واره و شیوه‌های رفتاری، در واقع چیزی جز تفاوت، فاصله، علامت ممیز و خلاصه چیزی جز یک خصیصه رابطه‌ای نیست که موجودیت آن صرفاً از طریق رابطه با دیگر اوصاف محقق می‌شود (بوردیو، ۱۳۹۳: ۳۱ و ۳۲).

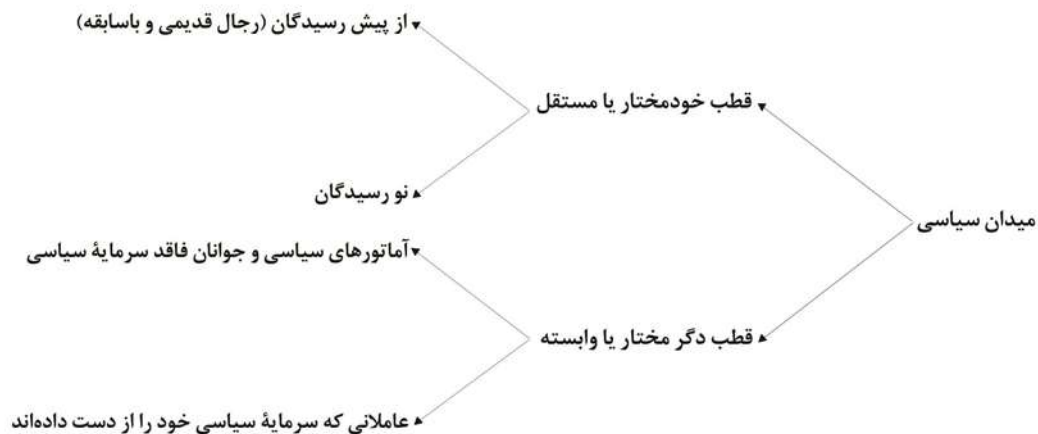
با این تفاسیر «روابط» در میدان محوریت دارد و میدان منظومه روابط عینی میان موقعیت‌های عاملان است، میدان از درون بر اساس روابط قدرت ساخت می‌یابد. موقعیت‌های یک میدان با یکدیگر روابط سلطه، متابعت یا هم‌ارزی (همگونی) برقرار می‌کنند و نوع این روابط به سرمایه عاملان و بازیگران درون میدان بستگی دارد (جنکینز، ۱۳۸۵: ۱۳۶). بنابراین نوع روابط بازیگران به نوع سرمایه‌ای که در اختیار دارند بستگی دارد که می‌تواند به اشکال (۱) سرمایه اقتصادی، (۲) سرمایه اجتماعی (انواع گوناگون روابط ارزشمند با دیگران مهم)، (۳) سرمایه فرهنگی (انواع و اقسام معرفت مشروع) و (۴) سرمایه نمادین (پرستیژ و افتخار اجتماعی) باشند و ماهیت موقعیت‌های بازیگران باید در رابطه آن‌ها با شکل مناسب و درخور سرمایه جستجو شود (همان، ۱۳۷). هدف ما این است که روابط را میان سیاستمداران جوان‌تر با سیاستمداران پیرتر در میدان سیاسی مطالعه کنیم، میدان سیاسی در دیدگاه بوردیو یک میدان دو قطبی است.

میدان سیاسی جایی است که درون آن، کنشگران درگیر، دست به رقابت با یکدیگر بر سر محصولات سیاسی، مسائل، برنامه‌ها، تحلیل‌ها، تفسیرها، مفاهیم و وقایعی می‌زنند که شهروندان عادی در آن‌ها به موقعیت یک «مصرف‌کننده» تقلیل یافته‌اند و ناچار به انتخابی هستند که امکان اشتباه در آن به همان میزان افزایش می‌یابد که آن‌ها از مکان تولید (سیاست) فاصله می‌گیرند (...). بنابراین می‌توان گفت که میدان سیاسی در واقع با محدود کردن حوزه گفتمان سیاسی و از همین طریق محدود کردن حوزه آنچه می‌توان از لحاظ سیاسی به آن اندیشید، تأثیر سانسور کننده دارد. این تقلیل‌دهندگی میدان سیاسی را صرفاً به فضایی محدود می‌کند که گفتمان باید در آن تولید و بازتولید شود، یعنی در چارچوب یک پرسمان سیاسی به‌مثابه فضایی که در آن موضع‌گیری‌ها می‌توانند به صورت عملی در همان میدان به تحقق درآیند، یا به عبارت دیگر فضایی که در آن موضع‌گیری‌ها صرفاً بر اساس ضوابطی که از لحاظ جامعه‌شناختی برای ورود کنشگران به میدان لازم بوده است، انجام گیرد. مرز میان آنچه از لحاظ سیاسی گفتنی یا ناگفتنی، قابل اندیشیدن یا غیرقابل اندیشیدن تصور می‌شود، برای هر طبقه از غیر

سیاستمداران، بنا بر روابطی تعیین می‌شود که میان منافع به بیان درآمدی این طبقه و قابلیت بیان این منافع بنا بر ضمانت‌هایی که موقعیت آن طبقه در روابط فرهنگی و از آن طریق سیاسی به آن داده است، وجود دارد.» (بورديو، ۱۳۸۸: ۸۲ و ۸۳).

میدان سیاسی زیرمجموعه میدان قدرت است؛ عاملان میدان قدرت صاحب انواع سرمایه و مشغول منازعه با هدف انباشت سرمایه در میدان هستند و این عاملان بر انواع میدان‌های زیر میدان قدرت مسلط می‌شوند. نکته حائز اهمیت این است که در میدان قدرت توزیع سرمایه اقتصادی بر توزیع سرمایه فرهنگی اولویت دارد (پرستش، ۱۳۹۳: ۱۲۹، به نقل از سوارتز، ۱۹۹۷: ۱۳۹).

منازعات درون میدان سیاسی را می‌توان در نمودار زیر به شکل خلاصه مشاهده کرد:



نمودار درختی میدان سیاسی

اقتباس از (پرستش، ۱۳۹۳: ۱۲۶)

سرمایه سیاسی به نوعی زیرمجموعه سرمایه اجتماعی محسوب می‌شود؛ به تعبیر بورديو اگر بخواهیم الگوی به کار رفته در نظریه تمایز را در مورد کشورهای دیگر نیز به کار ببریم بایست بررسی کنیم ببینیم اصول مهم تفاوت‌گذاری در آن جامعه کدام است! اگر در کشورهای که سرمایه اقتصادی بیرون از بازی است، یک ایدئولوژی رسمی همچون شایسته‌سالاری تلاش می‌کند این مطلب را جا بیندازد، تمامی تفاوت‌ها در شانس به دست آوردن ثروت‌ها و امکانات کمیاب، به صورتی عقل‌پذیر نمی‌تواند به تفاوت‌ها در سرمایه فرهنگی و سرمایه علمی به دست آمده از مدرسه نسبت داده شود؛ بنابراین بورديو فرضیه‌ای می‌سازد که بر مبنای آن یک اصل تفاوت‌گذار دیگر، یک نوع سرمایه دیگر، وجود دارد که توزیع نامساوی آن سرمنشأ تفاوت‌های ملاحظه شده، به ویژه در حوزه مصرف و الگوهای زندگی است. بورديو این نوع سرمایه را نیز سرمایه سیاسی می‌خواند که برای صاحبانش نوعی بهره‌مندی خصوصی از امکانات و ثروت‌های عمومی (محل مسکونی، اتومبیل، بیمارستان، مدرسه و غیره) را فراهم می‌آورد (بورديو، ۱۳۹۳: ۵۰).

نمونه‌های مورد بررسی در این پژوهش از میدان سیاسی ایران، میدانی که پس از انقلاب مشروطه که در دو قطب خودمختار یا مستقل که صاحب سرمایه سیاسی بودند و قطب دگر مختار یا وابسته که فاقد سرمایه سیاسی بودند شکل گرفت، تا دههٔ چهل شمسی، از میان متون تاریخی انتخاب شده است، هدف این است که با نگاه رابطه‌گرا به

تعبیر بورديو، روابط را در دو سطح عینی و ذهنی بررسی کرده تا به نوعی تحلیل از روابط میان سیاستمداران پیر و سیاستمداران جوان دست یابیم.

رابطه جوان‌ترها با پیرترها درون میدان سیاسی را در منازعات درون همان میدان باید بررسی کرد، این روابط بین دو قطب مستقل و وابسته میدان و بین بازیگران درون میدان را نباید به صورت خطی و مکانیکی دید، بلکه بایست رابطه را به شکل دیالکتیکی بین وجوه عینی و ذهنی در نظر گرفت. به زبان بورديو درون میدان، عادت‌واره و خود میدان ناظر بر روابط هستند و روابط در قالب عادت‌واره‌ها در میدان تعریف می‌شوند.

به تعبیر بورديو می‌توان رابطه جوان‌ترها یا نوریسیدگان با پیرترها یا از پیش رسیدگان در میدان سیاسی را به سه شکل روابط «سلطه»، «متابعت» و «هم‌ارزی» (همگونی) تعریف کرد. نوع این رابطه به سرمایه‌عاملان درون میدان بستگی دارد.

میان پدران و پسرانی که به حمایت از یکدیگر وارد کارزار سیاسی می‌شوند گاه نوعی رابطه «متابعت» شکل می‌گیرد؛ ممکن است پدر به متابعت از پسر و یا پسر به متابعت از پدر دست به کنش سیاسی بزند. به نظر می‌رسد که در این نوع رابطه جامعه‌پذیری فرد در نهاد خانواده و اعتماد به اعضای خانواده اهمیت دارد؛ و از آن مهم‌تر سرمایه سیاسی و میراث سیاسی است که در بین اعضای خانواده و فامیل دست به دست می‌شود. همچنان که مشیرالدوله، صدر اعظم مظفرالدین شاه، در سال ۱۲۸۵ ش فرمان افتتاح مجلس را توسط فرزند خود میرزا حسین خان مؤتمن‌الملک به سفارت انگلیس فرستاد و خود مؤتمن‌الملک متن فرمان شاه را برای متحصنان قرائت کرد (شجیعی، ۱۳۴۴: ۷۷). در نمونه دیگری ناصر نجمی به نقل از احمد شهریور، درباره دوران جوانی سید ضیاء و حمایت پدر او از افکار فرزندش می‌نویسد:

در سال ۱۳۲۶ قمری (۱۲۸۶ ش) که محمدعلی شاه، مجلس را به توپ بست. آقای سید ضیاء‌الدین در سن ۲۲ سالگی بود. چون مشارالیه، ملازاده، به علاوه دارای قریحه سیاسی و فکر آزاد بود، سیاسیون به دور وی گرد آمدند. این جوان نو رسیده برای اینکه پدرش را با آزادی‌خواهان همراه نماید، به قدری به پدر خود سید علی آقا، اصرار نمود که پدر برای حب فرزند خود با این‌که هواخواه شاه مخلوع و وظیفه‌خوار او بود، معذالک به‌جانب آزادی‌خواهان متوجه شده و در منابر خود بر ضد مشرب دولت مستبده، سخنرانی می‌کرد (نجمی، ۱۳۷۰: ۷ و ۸).

در جای دیگری که می‌توان رابطه «متابعت» در میدان سیاسی را بین جوان‌ترها و پیرترها و در میان پدران و پسران مشاهده کرد در نمونه زیر است، علی‌زاده می‌نویسد:

در حوالی بازار روحانی محترمی زندگی می‌کرد به‌نام حجت الاسلام آقای آقا میر سیدعلی از جمله روحانیون انگشت‌شماری که به نهضت ملی وفادار بودند. هم او و هم سه پسرانش به نام برادران صدرالحفاظی برای نهضت ملی فعالیت هم می‌کردند (علی‌زاده، ۱۳۸۱: ۸۹).

در یادداشت‌های روزولت نیز رابطه زاهدی پدر و زاهدی پسر نوعی «متابعت» سیاسی در یک خانواده صاحب سرمایه سیاسی محسوب می‌شود:

در حال حاضر زاهدی در مخفیگاه به سر می‌برد، چون مصدق به دنبال دستگیری اوست. پسر جوان او اردشیر زاهدی را تعدادی از همکاران وزارت خارجه به‌خوبی می‌شناسند و کاملاً به او اطمینان دارند. او فرد جوان و شجاعی است و نه تنها به پدرش که به شخص شاه هم بسیار وفادار است. او حلقه وصل بسیار باارزش و قابل اطمینانی میان ما و زاهدی خواهد بود (روزولت، ۱۳۹۴: ۲۰).

متابعت سلیمان میرزا اسکندری که از رجال کهنه‌کار در میدان سیاسی ایران بود از برادرزاده خود ایرج اسکندری نیز نشان دهنده اهمیت سرمایه سیاسی در میان خانواده‌های سیاسی است. مسعود بهنود در مقاله «ایرج میرزا و خانواده اسکندری» که در کتاب «خاطرات سیاسی» ایرج اسکندری منتشر شده است درباره سلیمان میرزا، عموی ایرج اسکندری و رهبر حزب سوسیال‌دمکرات ایران می‌نویسد:

در سال ۱۳۰۲ ش رضاخان به ریاست حکومت موقت ارتقا یافته بود و برای مخالفان خود (مدرس، مصدق، قوام‌السلطنه، علاء، تقی‌زاده و سلیمان میرزا) پیغام‌هایی متحدالمضمون، ولی به بیان‌های مختلف می‌فرستاد. حاصل کار مدرس معلوم است. مصدق و قوام‌السلطنه تبعید شدند. علاء و تقی‌زاده به صف موافقان تغییر مکان دادند. پیغام سلیمان میرزا را رضاخان خود ابلاغ کرد. در بعدازظهر یک تابستان، سرزده به خانه سلیمان میرزا رفت... و با صدای بلند گفت: «شازده، شنیده‌ام گفته‌ای من باید از آجرهای این زیرزمین خجالت بکشم که قرار بر جمهوری گذاشتم و نشد. حالا می‌گویم اگر کلمه‌ای در این باره شنیدم، کاری می‌کنم که همین آجرها به حال صاحبانشان گریه کنند. همین.» و رفت. از آن زمان و در تمام مدت دیکتاتوری رضاخان، دیگر کسی صدایی از سلیمان میرزا نشنید. او زنده ماند و کشته شدن تیمورتاش، مدرس، نصرت‌الدوله، صولت‌الدوله قشقایی، سران بختیاری، خزعل و دیگران را دید... با سقوط حکومت رضاخان در سوم شهریور ۱۳۲۰ ش و استعفای او در ۲۵ شهریور، یکی از کسانی که نفسی به راحتی کشید عباس میرزا بود... و چند روزی بعد، خبر آزادی برادرزاده‌اش (ایرج) هم مزید بر خوشحالی او شد. در این زمان سلیمان میرزا، ۷۸ سال داشت، پیر و فرتوت بود و امیدش به ایرج ۳۳ ساله تازه از بند رسته. همین امیدواری باعث شد که وقتی ایرج به او پیشنهاد کرد که رهبری یک حزب سوسیالیستی را به عهده بگیرد، با همه پیری و فرتوتی، رد نکرد. درحالی‌که دیگر رجال وجیه‌المله آن زمان - همچون مؤتمن‌الملک، سید محمدصادق طباطبایی، قوام‌السلطنه و حتی محتشم‌السلطنه، دشتی و رهنما هم حاضر به قبول چنین پیشنهادی نبودند.» (اسکندری، ۱۳۶۸: ۵۴۹ و ۵۵۰).

روابط بین عوامل همیشه به شکل متابعت نیست گاهی به شکل «همگونی» یا «هم‌ارزی» رابطه بین نوریسیدگان و از پیش‌رسیدگان ایجاد می‌شود. زمانی که سلیمان میرزا اسکندری برادرزاده‌اش را با گروهی از جوانان فعال در میدان سیاسی مرتبط می‌کند:

سلیمان میرزا عموی بنده، در مسیر بازگشت از برلن به پاریس آمد. محل تحصیل من در گرونوبل بود و لذا برای دیدن ایشان به پاریس رفتم. از عموی خود پرسیدم: این مرتضی علوی که به همراه شما در این کنگره شرکت نموده کیست؟ یک دفعه مثل اینکه چیز فراموش شده‌ای به خاطرش رسیده باشد دست‌به‌جیب‌های خود برد و مانند کسی که دارد چیز گمشده‌ای را جستجو می‌کند گفت: در برلن با یک عده جوانان خوب ملاقات کردم. واقعاً افکار روشنی دارند و با حرارت تمام به کار مشغول‌اند. از دیدن این جوانان لذت بردم و امیدوار شدم که نسل جوان ایران با وجود این شکست‌های متوالی، پرچم آزادیخواهی را به دور نیانداخته و با عزمی راسخ به کار مشغول است. مرتضی علوی هم یکی از بهترین آنهاست ... آدرسی به من داد و گفت: شاید مفید باشد با این جوانان پاکیزه و فعال ارتباط بگیرم. سلیمان میرزا ضمن صحبت‌های خود شرحی از فعالیت‌های جوانان ایرانی در برلین و فهم و شعور و علاقه‌ی آنها به کار بیان داشت و تمایل خود را به آشنایی من با آنها ابراز نمود.» (اسکندری، ۱۳۶۸: ۸۳).

گاهی در میدان رابطه بین جوان‌ترها و پیرترها به شکل «سلطه» ایجاد می‌شود؛ سید ضیاء‌الدین طباطبایی در سن سی سالگی، در سال ۱۲۹۹ نخست‌وزیر دولت موقت شد، در روزهای اول نخست‌وزیری‌اش دستور بازداشت رجال سرشناس و سیاستمداران کهنه‌کار را صادر کرد. فرمانفرما و پسرانش، عین‌الدوله، سعدالدوله، حشمت‌الدوله، قوام‌الدوله، مجدالدوله، ممتازالدوله، حاج محتشم‌السلطنه، وثوق‌السلطنه، سید حسن مدرس، محمدولی خان تنکابی، سید محمد تدین، ملک‌الشعراى بهار، سهراب‌زاده، میرزاهاشم آشتیانی، فرخی یزدی، زین‌العابدین رهنما، فدایی علوی، قوام‌السلطنه، صارم‌الدوله و تیمورتاش به دستور سید ضیاء و همکاری رضاخان دستگیر و زندانی شدند. به‌علاوه مخبرالسلطنه والی آذربایجان و مصدق‌السلطنه والی فارس نیز قرار بود بازداشت بشوند که از قرار دکتر مصدق به ایل بختیاری پناه برد و مخبرالسلطنه به دلایل مبهمی از گرفتاری خلاصی یافت (نجمی، ۱۳۷۰: ۲۲ و ۲۳). در این‌جا رابطه «سلطه» از جانب نوریسیدگان نسبت به از پیش رسیدگان شکل می‌گیرد رابطه‌ای که بر اساس

روابط قدرت درون میدان ساخت می‌یابد؛ سلطه‌ای که سیدضیاء به واسطه سرمایه سیاسی خود بر رجال قدیمی اعمال می‌کند به این دلیل که نوع رابطه را میزان سرمایه عاملان درون میدان تعیین می‌کند. در سال ۱۲۹۹ ش پس از پیروزی کودتا، رضاخان سردار سپه با توجه به نقش مسلطش در تصرف پایتخت و اعلام حکومت‌نظامی و نیز کنترل پایتخت و توقیف مخالفان و رجال سیاسی کشور، به چهره‌ای برجسته تبدیل شد و بعد از اینکه به مقام وزارت جنگ منصوب شد به اقداماتی برای نفوذ در نظمیه دست زد. او عده‌ای از قزاقان پیر را به کلانتری‌ها انتقال داد تا با استفاده از تجارب آن‌ها بتواند نیروهای امنیتی را تحت فرمان وزارت جنگ قرار دهد و به جای آن، زمینه را برای جذب و ادغام بخشی از نیروهای امنیه در ارتش فراهم آورد (ملایی‌توانی، ۱۳۸۱: ۶۲ به نقل از مکی، ۱۳۷۴: ۴۷۷).

در مهرماه ۱۳۰۱ ش، مجلس چهارم رویاروی رضاخان ایستاد و او را به زیر پا گذاشتن قانون اساسی و اصول مشروطیت و حمله به بنیاد آزادی متهم کرد. اقدامات رضاخان همه نهادها و بنیادهای مشروطه را سست و مخدوش ساخته بود و رخنه و نفوذ او در میان نظامیان سراسر کشور رو به افزایش بود، واکنش صریح و جدی مجلس علیه سردار سپه به مطبوعات و محافل سیاسی قوت قلب بخشید و گفتگوهای انتقادی علیه رضاخان شدت گرفت؛ سردار سپه پس از رایزنی با مشاوران خود به یکی از شگردهای سیاسی و مؤثر که همانا استعفا در مواقع بحرانی بود توسل جست. پس از ایراد نطق استعفاش، نظامیان در واکنشی حساب‌شده و هماهنگ با رضاخان، به ایجاد اختلال در نظم و امنیت شهرها پرداختند و به قتل و غارت برای به وحشت انداختن مردم پرداختند تا شرایط ناامن جامعه را نتیجه استعفای سردار سپه بدانند و خواستار بازگشت او بشوند. در این زمان مجلس برای تصدی ریاست کابینه بی‌تردید شخصیت‌های باسابقه و کهنه‌کاری چون مشیرالدوله، مستوفی‌الممالک و مخبرالسلطنه را در نظر داشت که همه از پذیرش این مسئولیت ابا داشتند. قوام‌السلطنه و وثوق‌الدوله نیز در خارج به سر می‌بردند لذا بحران بزرگی کشور را فراگرفت. همه دولت‌مردان ملی می‌دانستند با اقداماتی که رضاخان صورت داده و پایگاهی که برای خود تدارک دیده است، امکان تشکیل کابینه برای هیچ‌یک از شخصیت‌های سیاسی وجود ندارد. در همین زمان روزنامه‌های حامی رضاخان به حمایت و تبلیغ به نفع او پرداختند. علی دشتی سردبیر ۲۷ ساله روزنامه شفق سرخ با انتشار مقاله‌ای تحت عنوان «پدر وطن رفت» رضاخان را پدر میهن، نمونه کامل روح مردانگی و شجاعت ایرانی، جانشین سزاوار اردشیر بابکان و نادرشاه افشار، قائد توانای ایران، موجب احترام و ستایش طبقات رنجبر و موجد نظام جدید دانست و او را تا سر حد معبود ستایش کرد و هیچ‌کس را شایسته جانشینی او نشمرد (ملایی‌توانی، ۱۳۸۱: ۱۳۲). علی دشتی، نویسنده برجسته‌ای که روزنامه شفق سرخ او از سال ۱۳۰۱ در خدمت رضاشاه بود، در دهه ۱۳۱۰ از مصونیت پارلمانی محروم و در یک آسایشگاه دولتی نگهداری شد (آبراهامیان، ۱۳۹۴: ۱۹۱). در این‌جا تأثیر نوریسیدگان مسلط بر میدان ژورنالیسم بر نوریسیدگان درون میدان سیاسی مشاهده می‌شود این نوع حمایت یک نوع رابطه «هم‌ارزی یا همگونی» بین عوامل دو طرف رابطه و با هدف افزایش سرمایه سیاسی فرد درون میدان شکل می‌گیرد.

این روند نشان می‌دهد که چگونه سازوکارهای سیاسی به یک سیاستمدار ۴۷ ساله لقب «پدر وطن» می‌دهد لقبی که از جانب یک روزنامه‌نگار جوان ۲۷ ساله به او اعطا می‌شود و فضای سیاسی جامعه را مرعوب خود می‌کند. این رفتار نشان‌دهنده اهمیت کنش یک جوان ۲۷ ساله از طریق روزنامه‌نگاری است کنشی که اهمیت خود را از شرایط موجود سیاسی و اجتماعی می‌گیرد نه از سن و سال و جوانی فردی که این عمل را انجام داده است. در این واقعه، بحران سیاسی موجود حدود مرز افراد را مشخص می‌کند طوری که سیاستمداران دیگر از جمله مشیرالدوله، مستوفی‌الممالک و مخبرالسلطنه که هر سه دهه ششم عمر خود را می‌گذرانند و از سیاستمداران کهنه‌کار محسوب می‌شوند حتی خود را آماده پذیرش مسئولیت و تشکیل کابینه جدید ندانند. ساختار سیاسی کهنه‌کاران را عقب می‌رانند.

در ادامه ملایی توانی می‌نویسد که این تحرکات که نزدیک بود کشور را به یک بحران فراگیر گرفتار کند و شیرازه آن را بگسلد، سرانجام با پادرمیانی برخی مقامات عالی‌رتبه سیاسی مهار شد؛ ولیعهد، احمدشاه ۲۷ ساله میانجیگری کرد و سردار سپه ۴۷ ساله را به کاخ گلستان احضار کرد، درباره اوضاع جاری کشور به گفتگو نشستند و مقرر گردید که سردار سپه در مجلس حضور یابد و قول شرف دهد که از این‌پس بر اساس قانون اساسی رفتار کند، حکومت‌نظامی لغو گردد و ادارات تابعه وزارت دارایی که به‌اجبار تحت اداره وزارت جنگ درآمده‌اند، به وزارتخانه یادشده بازگردانده تا زمینه‌های سوءتفاهم رخت بریندد (ملایی‌توانی، ۱۳۸۱: ۷۹ و ۸۰). در این نمونه رابطه به شکل «سلطه» از طرف احمدشاه جوان با رضاخان ایجاد می‌شود.

همکاری علی امینی با علی‌اکبر داور در سال ۱۳۱۲ ش نیز نمونه قابل تأملی از روابط نوریسیدگان با از پیش رسیدگان در میدان سیاسی است؛ علی امینی متولد ۱۲۸۴ ش و علی‌اکبر داور متولد ۱۲۴۶ ش هستند، در زمان این وقایع علی امینی در پاریس مشغول به تحصیل در رشته دکترا حقوق است و کمتر از ۲۵ سال سن دارد و علی‌اکبر داور، وزیر دادگستری است و بیش از ۶۰ سال سن دارد. علی امینی چهارمین فرزند محسن امین‌الدوله، رئیس‌الوزرای مظفرالدین‌شاه و اشرف خانم فخرالدوله، دختر مظفرالدین شاه بود. علی امینی در خاطراتش درباره ارتباطش با علی‌اکبر داور می‌گوید:

بنده در سال ۱۳۰۴ ش (۲۰ سالگی) وقتی به اروپا آمدم وارد سال اول رشته حقوق در مدرسه «گرونوبل» شدم و بعد برای سال دوم تا قسمت دکترا به پاریس آمدم... دو تا امتحان را که گذراندم، برگشتم به تهران، هم از نظر این که یک تجدید تماسی با ایران بکنم هم یک سوژه‌ای برای ترم پیدا بکنم. در این فاصله گفتم حالا این مدت کوتاهی که آن‌جا هستم [خوب است] وکالت دادگستری را امتحان بکنم. رفتم که جواز وکالت بگیرم. در آن موقع مرحوم [علی‌اکبر] داور وزیر دادگستری بود... این تقاضاها باید می‌رفت پهلوی شخص وزیر که او تصویب بکند... مرحوم داور با خانواده ما... آمدورفت [داشتند]. یک روزی از دفتر مرحوم داور تلفن کردند که ایشان خواسته‌اند که شما فلان ساعت بیایید منزلشان... وارد شدم. ایشان گفتند که خوب، شما تقاضای جواز وکالت کردید. منظورتان از این کار چیه؟ شما که احتیاج مادی ندارید. گفتم والله آن قدر که من در اروپا بودم و دیدم، وکالت دادگستری مقدمات کار سیاسی است. بعلاوه می‌خواهم یک امتحانی هم بکنم بینم در این قسمت چه استعدادی دارم... گفت که من می‌خواهم از شما خواهش بکنم که یک مدتی قضاوت بکنید. بعد ببینید که آیا شما شأنان هست که در مقابل این‌هایی که قاضی هستند از یک موضوعی دفاع کنید... گفتم بروم سر یک مطلب دیگر. شما آمدید آقای [شیخ محمد عبده] بروجردی را گذاشتید در محکمه انتظامی که به تخلفات قضات رسیدگی کند. بعد هم یک عده جوان آمدند در دادگستری. من احساسم این است که بین طبقه پیر و جوان همیشه یک رقابت است. این پیرها فرصتی داشتند که جوان‌ها را لپه کنند. خوب، این یک قدری به نظر مشکل می‌آید. داور گفت نه آقا، این حرف‌ها چیه و جزییات است...» (امینی، ۱۳۷۷: ۳۴-۳۱).

در این گفت‌وگو مشاهده می‌کنیم که یک جوان ۲۵ ساله که هنوز درسش در اروپا تمام هم نشده است خود را محق می‌داند که وارد میدان سیاسی بشود و مسئولیت بپذیرد نه فقط خود امینی جوان بلکه علی‌اکبر داور نیز او را صاحب صلاحیت لازم برای ورود به میدان سیاسی می‌داند، وقتی امینی جوان از رقابت بین جوانان و پیرترها در دادگستری شاکی می‌شود، علی‌اکبر داور این بحث را جزئی می‌داند و این فرض باز هم تأیید می‌شود که باوجود یک رابطه همگونی میان جوان و پیر در این مذاکره، اولویت برای ورود به میدان سیاسی منزلت و جایگاه خانوادگی و داشتن سرمایه سیاسی به شکل موروثی بوده است و سن و سال یک بحث جزئی و بی اهمیت است، علی امینی پس چند ماه، برای ادامه تحصیل ایران را به مقصد اروپا ترک می‌کند و پس از بازگشت مجدد به ایران، در سال ۱۳۱۲ ش، در سن ۲۸ سالگی، درباره ارتباطش با علی‌اکبر داور که در آن سال ۶۶ ساله است، می‌نویسد:

من آمدم به ایران و بعداً مرحوم داور آمد. خودش من را خواست که فلان کس شما دوباره برگردید به دادگستری. گفتم آقا، من با شما یک تجربه‌ای کردم. خودتان هم شاهد هستید. گفت آقا، این گذشته. گفتم گذشته نیست آخر من نمی‌خواهم ایراد بکنم [ولی] دیدم شما هم غیر از این نمی‌توانستید بکنید. یک مشت اشخاص قدیمی را نگه داشتید. یک چندتا دید هم بهش زدید. این آن رفورم نیست. حالا البته ما هم با آن جوانی ایدئولوژی‌های عجیب و غریب داشتیم، نه به عنوان چپ، ولی خوب، آدم خیال می‌کرد که رفورم واقعاً آن رفورمیست که اشخاص خیلی [آکاردان باشند] در صورتی که [کادر وزارت دادگستری] یک جمعی بود بین قدیم و جدید. (امینی، ۱۳۷۷: ۴۰).

در اینجا علی‌امینی خود را به مثابه گزاره‌ای اخلاقی ارائه می‌دهد، یعنی بازگرداندن ساختار میدان از خلال روابط شخصی رخ می‌دهد که در موقعیت خاصی در یک فضا قرار گرفته است. رقابت بین جدید و قدیم در گزاره‌های رفورم‌خواهی و اصلاح‌طلبی بیان می‌شود رقابتی که برای کنار زدن دیگری در میدان صورت می‌گیرد. در میدان سیاسی، بازیگران مختلف اغلب بازنمایی‌های پرسمان برانگیزی را نسبت به سایر بازیگرانی که با آن‌ها در رقابت هستند - جوانان نسبت به پیرها - دارند.

حسین فاطمی در ادامه مطالبی می‌نویسد که نشان دهنده حمایت مؤثر سیاستمداران جوان از دکتر مصدق و همین‌طور فعالان سیاسی جوان از یکدیگر است که در قالب رابطه «همگونی یا هم ارزی» تعریف می‌شود: حسین مکی از صبح شنبه اول مرداد تا آخر هفته که به ششم مرداد ختم می‌شد تنها ناطق مجلس (پانزدهم) بود و یک کتاب، راجع به تاریخچه نفت در دنیا، قرارداد داری، امضای قرارداد ۱۹۳۳ و قرارداد الحاقی پشت تریبون ایراد کرد. یک عده جوان مؤمن و باپرنسیب و صمیمی «حزب ایران» که درس خوانده و مطلع و مدارک و دلایل و متن صحبت‌ها را تهیه می‌نمودند در خارج، مواد اولیه به مکی می‌دادند و او نیز نقش یک مدافع صمیمی و باوفای ملت را بازی کرد. (فاطمی، ۱۳۳۲).

در نمونه‌های زیر روابط بین نوریسیدگان و ازپیش رسیدگان در میدان سیاسی به شکل حمایت جوان‌ترها از پیرترها و پیرترها از جوان‌ترها به دو شکل رابطه «متابعت» و «همگونی» دیده می‌شود:

بعد از اینکه من از اروپا برگشتم ضمن کسانی که به ملاقات من آمده بودند، یکی هم «دکتر مصدق» بود. ... و چون تازه از فرنگ آمده بودم و هوای اروپا هنوز در دماغم بود به ایشان اصرار داشتم که حزبی تشکیل بدهند. مذاکرات آن روز ما خیلی طولانی شد. (فاطمی، ۱۳۳۲).

پیشنهاد ملی کردن صنعت نفت از طرف حسین فاطمی ارائه می‌شود و از طرف دکتر مصدق و اعضای کابینه پذیرفته می‌شود:

در استیضاح اولی که رفقای «جبهه ملی» در مجلس از رزم‌آرا کردند نظرشان این بود که نقشه مثبت خود را هم بگویند. شبی که فردا استیضاح طرح می‌شد، در منزل نریمان، وکیل جبهه ملی همه اعضای فراکسیون «وطن» (وکلای جبهه ملی خود را به اسم وطن می‌نامیدند) به‌اضافه «آیت‌الله کاشانی» که به مجلس نمی‌رفت و من خارج از وکلا، اجتماع کرده بودیم. صحبت از طرح مثبت به میان آمد. هر کس نظری ابراز کرد، من گفتم اگر شما بگویید صدی ۹۹ منافع به ایران برسد و یک درصد به انگلیس‌ها، موافقین کمپانی برای اینکه شما را هو کنند و افکار را از شما برگردانند خواهند گفت این‌ها را انگلیس‌ها برای تأمین همین یک درصد به مجلس فرستاده‌اند. گفتند پس چه باید کرد، گفتم به نظر من چاره جز «ملی» کردن نفت نیست و برای بعضی که مطلب را درست از نظر تئوری اقتصادی درک نکرده بودند، توضیحاتی دادم. در آن جلسه تصمیم اتخاذ نشد ولی در جلسه دیگری همین فرمولی را که بعدها به صورت قانون درآمد من انشا کردم و تاکنون هم در هیچ جا نخواستیم این مطلب را عنوان کرده باشم فقط یک‌مرتبه یکی از وکلا «حائری زاده» در پشت تریبون به اختصار به تاریخچه ملی شدن نفت اشاره کرد و جریان را گفت. (فاطمی، ۱۳۳۲). «در یکی از شب‌ها که جلسه دولت در منزل نخست‌وزیر پایان

یافت من و دکتر مصدق تنها ماندیم و مذاکره می‌کردیم که چه باید کرد؟ دکتر مصدق گفت ۵۰ سال انگلیس‌ها از گرفتاری ما سوءاستفاده کردند حالا هم ما باید یک‌بار از گرفتاری داخلی آن‌ها به نفع کشور حسن استفاده نماییم این بود که راهی برای اخراج کارشناسان به نظر من رسید. گفتم جواز اقامت آن‌ها را لغو می‌کنیم که در ظرف یک هفته از ایران بروند این پیشنهاد را نخست‌وزیر پسندید و در جلسه دولت مطرح کرد و مورد قبول قرار گرفت و هیئت مختلط نیز این نظر را تأیید کرد.» (همان).

در میدان سیاسی گاهی سیاستمداران جوان تصمیمات مهم اتخاذ می‌کنند و پیرترها اجرا می‌کنند که به نظر می‌رسد می‌توان در دسته‌بندی رابطه از نوع «متابعت» قرار داد، همان‌طور که حسین فاطمی می‌نویسد: بعد از اینکه من به سمت معاونت پارلمانی و سیاسی نخست‌وزیر انتخاب شدم فکر کردم که ترتیبی اتخاذ شود تا مردم هر روز در جریان کار دولت باشند. به همین سبب یک جلسه مصاحبه مطبوعاتی روزانه در کاخ ابیض تشکیل می‌شد و هر روز یک ساعت بعد از ظهر مخابرین داخلی و خارجی در تالار بزرگ عمارت نخست‌وزیری گرد می‌آمدند تا از نظر کابینه در وقایع جاری مطلع شوند. من هم به نام «سخنگوی دولت» به سؤالات هر یک جواب می‌گفتم... در یکی از این جلسات بود که یک مخابر آمریکایی پرسید چه کسی برای جواب‌گویی به شکایت انگلستان به شورای امنیت خواهد رفت. من بدون مشورت قبلی با نخست‌وزیر اظهار داشتم که شخص دکتر مصدق ریاست هیئت ایرانی را به عهده خواهد گرفت بعد که مطلب را با رئیس‌الوزرا در میان گذاشتم گفت با این گرفتاری‌ها و مخالفت‌ها و کسالت مزاج من چگونه خواهم توانست این سفر دورودراز را طی کنم. گفتم حرفی است زده شده و باید موجبات کار را فراهم کرد... خبر عزیمت خود نخست‌وزیر به آمریکا برای انگلیس‌ها غیرمنتظره بود زیرا خیال می‌کردند مثل گذشته خواهند توانست ایران را در پیچ‌وخم سازمان‌های بین‌المللی به آسانی محکوم نمایند.» (فاطمی، ۱۳۳۲).

بهرام افراسیابی رابطه حسین فاطمی و محمد مصدق را نوعی حمایت جوان از پیر در میدان سیاسی شرح می‌دهد: در میان یاران نزدیک مصدق، تعداد صاحبان نفوذ بسیار بود اما دکتر حسین فاطمی معاون نخست‌وزیر، سخنگوی دولت و بعداً وزیر خارجه در چشم اغلب ناظران داخلی و خارجی، مورد اعتمادترین یار دکتر مصدق بود. فاطمی نه تنها با کمال وفاداری به مصدق خدمت کرد و زندگی خود را به خاطر هدف حکومت ملی، به مخاطره انداخت، بلکه همه تلاش‌های شاه را که می‌کوشید در لحظاتی که سیاستمدار پیر، مصدق، به کمک‌های فاطمی نیاز شدیدی داشت او را از مصدق دور سازد، بی‌جواب گذارد. کوتاه زمانی پس از واقعه‌ی نهم اسفند ۱۳۳۱ ش، عوامل متعدد و حتی شاه، بالاترین نشان سلطنتی، نشان درجه‌یک همایون را به او داد. حسین علاء وزیر دربار به فاطمی قول داد که در حکومت پس از مصدق، فاطمی می‌تواند بر روی داشتن بالاترین مقام حساب کند زیرا جبهه ملی به خون جوان‌تری در رگ‌های خود نیاز دارد؛ اما هیچ‌یک از این تلاش‌ها نتوانست تزلزلی در پیوند شخصی و وفاداری سیاسی وی به دکتر مصدق، پدید آورد. مصدق به خاطر علاقه‌ی زیادی که به دکتر فاطمی داشت او را پسر سوم خود می‌دانست.» (افراسیابی، ۱۳۶۶: ۱۸۸ و ۱۸۹).

رابطه محمد مصدق و حسین فاطمی از نوع رابطه «همگونی یا هم‌ارزی» دو سیاستمدار پیر و جوان صاحب سرمایه سیاسی است. دکتر مصدق نیز این همگونی را تأیید می‌کند و در کتاب خاطراتش درباره حسین فاطمی و مبارزاتشان می‌نویسد:

در انتخابات دوره شانزدهم تقنینیه که باز دولت در همه جا دخالت می‌نمود شادروان دکتر حسین فاطمی با من مذاکره نمود که برای آزادی انتخابات فکری بکنم؛ و بعد همان نماینده مخالف با قرارداد آمد و گفت اگر شما در انتخابات دخالت نکنید از نمایندگان مجلس پانزدهم و مخالف با قرارداد [اگس-گلشائیان] حتی یک نفر هم در تهران انتخاب نخواهد شد که باز من روی این اصل که آزادی انتخابات برای مملکت امری است حیاتی وارد مبارزه شدم و چون احزاب و تشکیلات مؤثری نبود که از آن‌ها استعانت کنم شادروان دکتر فاطمی با چند نفر از مدیران

جراید موافق با نظر ما مذاکره نمود همگی موافقت نمودند که جراید خود را در اختیار مردم بگذارند. سپس دعوتی از عموم طبقات به عمل آمد که روز و ساعت معینی برای عرض شکایت مقابل کاخ سلطنتی حاضر شوند... جمعیت زیادی در محل موعود حاضر شدند و چون دربار نمی‌توانست بیش از ۲۰ نفر را بپذیرد برای ورود به دربار در همان جا ۲۰ نفر تعیین شدند که وارد کاخ شدیم و بعد همان عده به جبهه مّلی موسوم گردید و چون این مرتبه هم شکایت مردم مورد توجه قرار نگرفت از دربار بیرون آمدیم و در خارج مبارزه کردیم تا آنجا که دستگیر و تبعید و زندانی شدیم و توانستیم هفت نفر از اعضای جبهه مّلی را به نمایندگی مردم تهران وارد مجلس کنیم.» (مصدق، ۱۳۶۵: ۲۴۵ و ۲۴۶).

در تأیید این موضوع آبراهامیان نیز می‌نویسد مصدق در سال ۱۳۲۰ به عرصه سیاست بازگشت، حزب ایران زمینه انتخاب مصدق و همچنین پنج نفر از رهبران خود را فراهم کرد، این پنج نفر نیز مانند دیگر رهبران حزب ایران از نسل جوان طبقه روشنفکر تحصیل کرده غرب بودند (آبراهامیان، ۱۳۹۴: ۲۳۳).

متن مصاحبه سید مجتبی نواب صفوی با روزنامه جمهوری در مورد اختلافاتش با محمد مصدق و آیت الله کاشانی، نشان می‌دهد که رابطه نواب صفوی با سیاستمداران مسلط در میدان سیاسی نه از روی «متابعت» و نه «همگونی» است بلکه رابطه به شکل رابطه «سلطه» از جانب نواب صفوی جوان با مصدق و کاشانی پیر وجود دارد. همان‌طور که در متن گفت‌وگو آمده است:

سوال: شما با کاشانی چه روابطی دارید؟ نواب صفوی: ما با کاشانی روابطی نداریم. کاشانی احکام دین اسلام را اجرا نموده و منحرف شد و به احکام اسلام خیانت کرد و با مصدق همدست شد و همکاری با مصدق، یعنی همکاری با کسی که احکام دین اسلام را اجرا نکرده باشد؛ بنابراین ما کاشانی را بیرون راندیم و روابطی بین ما و ایشان نمانده است. کاشانی به امور دنیوی پرداخت. سوال: پس درباره اختلافاتی که بین مصدق و کاشانی در موارد عدیده رخ داد، چه می‌فرمایید؟ نواب صفوی: اختلافات سیاسی و دنیوی بوده... سوال: مصدق برای جلوگیری از مداخلات انگلیس و آمریکا در امور ایران و همچنین مداخلات شاه مبارزه می‌نمود، پس چطور کاشانی را به خیانت و خروج از دین به علت همکاری با مصدق متهم می‌سازید؟ نواب صفوی: شما و تمام دنیا آگاه است که کشتن رزم‌آرا آغاز مبارزه ایران بر ضد انگلیس بود و ۲۴ ساعت بعد از قتل رزم‌آرا قرارداد نفت ملغی شد. فداییان اسلام رزم‌آرا را کشتند. اگر فداییان اسلام رفتار خود را با مصدق عوض کردند سبب آن خود مصدق است که ما شمشیر اسلام را به دست او دادیم، به جنگ بر علیه اسلام، یعنی ما، قیام نمود. ما شمشیر را به دست او دادیم و او با همان شمشیر به مبارزه با ما پرداخت. سوال: اگر راستی شما مصدق را نیرو بخشیدید و شما به مبارزه با شاه و انگلیس و آمریکا قیام کردید، پس چرا مصدق با شما این‌طور رفتار کرد؟ نواب صفوی: با مصدق مبارزه کردیم چون احکام دین اسلام را اجرا نکرد و همین احکام دین اسلام بود که کمر انگلیس و آمریکا و بلشویک را خرد کرد و هرکس به موجب آیین دین اسلام رفتار نکند، گرفتار خشم ملت می‌گردد. سوال: بهتر نبود اول برای راندن دشمن مشترک با هم متحد می‌شدید و سپس به اختلافات داخلی خودتان می‌پرداختید؟ نواب صفوی: از کسی که پس از روی کار آمدن، من و همکاران مرا ۲۱ ماه زندانی نمود، سؤال کنید. سوال: پس کی تو را آزاد کرد و از حکم اعدام نجات داد؟ نواب صفوی: مصدق. ولی از ترس خدا مرا آزاد نکرد، بلکه از ترس ملت بود که مرا آزاد نمود. مصدق از ملت بیش از خدا می‌ترسید. سوال: تصور می‌کنید تنها گناه او این است که شما را آزاد نکرد؟ نواب صفوی: نه. نه گفتم و نه هم می‌گویم. من موقعی که در زندان بودم مصدق را نصیحت می‌کردم و برای او پیغام می‌دادم که من حاضرم هزار مرتبه به دست تو کشته شوم و همه می‌دانند من این پیغام را برای او فرستادم. من همیشه به او می‌گفتم هزار مرتبه مرا بکش، ولی از حقوق ایران و مملکت اسلام صرف نظر نکن و به موجب آیین اسلام رفتار بکن و این خیلی برای من خوش تر است؛ و او به موجب آیین اسلام رفتار نکرد و من هم با او مخالف نکردم، چون اگر مخالفت می‌کردم او را می‌کشتم. آری والله او را می‌کشتم؛ و چون او به موجب دین اسلام عمل نکرد مسلمانان او را از کار

برکنار کردند (اسنادی از مبارزات جمعیت فداییان اسلام، ۱۴۷-۱۴۵ به نقل از روزنامه جمهوری، چاپ قاهره، شماره ۳۶، مورخه ۱۳۳۲/۱۰/۲۱).

جلال آل احمد درباره روزگار ۲۶ سالگی و انشعابش از حزب توده و پیوستنش به حزب مظفر بقایی، حزب زحمتکشان ملت ایران، می‌نویسد، رابطه جلال آل احمد با مظفر بقایی نوعی رابطه «متابعت» است و چندی بعد از آن، زمانی که آل احمد حمایت مظفر بقایی را از دست می‌دهد از میدان سیاسی خارج می‌شود:

اواسط ۱۳۲۹ بود، سید میرصادقی پیدا شد با یک پیشنهاد که بیا و برای شاهد کار کن به ماهی سیصد تومان. جبهه ملی داشت روی کار می‌آمد و شاهد نیمه ارگانی بود و احتیاج هم بود و شدم روزنامه‌نویس... اما شاهد زبانی شده بود و تنهایی‌های از ۲۶ تا ۲۹ [سالگی] را در آن چاره می‌شد کرد و روزهایی بود که روزنامه را سر دست می‌بردند و [مظفر] بقایی و [حسین] مکی شخصاً شماره‌هایش را در کوچه و بازار می‌فروختند... این بود که با توافق سید یک روز رفتیم سراغ [خلیل] ملکی که دکانی است و این جوری است و مزدش نمی‌رسد؛ اما دست کم تریبونی که هست، پس چرا معطلید؟... این بود که به سیمین گفتم شبی لقمه نانی فراهم کرد و ملکی را با دکتر بقایی و زهری دعوت کردیم... و از این پس بود که ملکی از مغز متفکر حزب توده بدل شد به مغز متفکر حضرات... و پس از آن همکاری جدی‌تر با دکتر بقایی و تأسیس حزب زحمتکشان ملت ایران... و بعد دیگر انشعابی‌ها هم آمدند» (آل احمد، ۱۳۵۷: ۱۹۸).

درباره چگونگی خروج جلال آل احمد از میدان سیاسی علی‌زاده می‌نویسد:

جدایی ملکی، آل احمد و سایر حضرات از دکتر بقایی چندماه بعد از قیام سی تیر انجام گرفت آن‌هم نه مقدمتاً از جانب خود آن‌ها بلکه بدین ترتیب که دکتر بقایی به افراد «حوزه اختصاصی» که گروه ضربتی او بودند دستور داد آقایان را بیرون کنند... در این هنگام دکتر بقایی نقش خرابکارانه‌اش را نسبت به مصدق علنی کرده بود و دیگر به آقایان احتیاجی نداشت... همان‌طور که آن‌ها را آورده بود، همان‌طور عذرشان را خواست» (علی‌زاده، ۱۳۸۱: ۵۸).

جلال آل احمد نیز درباره این ماجرا می‌نویسد:

این جوری بود که بقایی هم از ما وحشت کرد و چندی پس از آن ترتیب امر را جوری داد که به رهبری ملکی از او کناره گرفتیم؛ یعنی یک روز عصر جماعت داشتند کارهای عادی حزب را می‌گرداندند که یک مرتبه هجومی می‌شود، جماعتی از چاقوکشان می‌ریزند توی حزب و حضرات را با پس گردنی از در حزب بیرون می‌کنند.» (آل احمد، ۱۳۵۷: ۱۹۹).

این متون نشان می‌دهد جوانانی که از سرمایه سیاسی اندکی برخوردارند و در قطب وابسته میدان سیاسی قرار دارند اگر حمایت از پیش رسیدگان (در این مورد حمایت مظفر بقایی از جلال آل احمد) را از دست بدهند جایگاهی در میدان سیاسی نخواهند داشت و کنار زده می‌شوند.

علاوه بر سه نوع رابطه‌ای که بوردیو بیان می‌کند، اسناد و متون تاریخی نشان می‌دهد که نوع رابطه بین نورسیدگان و از پیش رسیدگان ممکن است به شکل مرید و مرادی یا حمایتی و یا پدرخواندگی نیز نمود پیدا کند که می‌توان آن‌ها را در نوع «متابعت» قرار داد، در مواردی نیز رابطه به شکل قهرمان‌پروری که گاه به افسانه تنه می‌زند نمود می‌یابد، این نوع رابطه قهرمان‌سازی اغلب از طرف نورسیدگان که معمولاً از لحاظ بیولوژیکی نیز جوان‌تر از از پیش رسیدگان هستند بیان می‌شود را نیز می‌توان در دسته رابطه از نوع «سلطه» قرار داد؛ در متون غیررسمی و گفتار مردم عادی نوعی تقابل میان نسل قدیم و نسل جدید به زبان آورده می‌شود که نسل ما چنین بود و چنان بود و با چه سختی و زحمتی رشد کرد و نتیجه شد این که امروز می‌بینیم و حالا تصور کن نسل امروز که با این شرایط می‌گذرانند فردا چگونه می‌خواهد مملکت را و خودش را مدیریت کند و چه خرابی بزرگی به بار خواهد آورد! در یادداشت‌های روزانه محمدعلی فروغی که در سن بیست و شش هفت سالگی نوشته است در مطلبی با عنوان «اهمیت رجال ناصری» می‌نویسد:

سبحان الله چه مردمانی بودند و چه خیال‌ها در سر داشتند و چه پیش آمد و چه کسانی جای آن‌ها را گرفتند. من گفتم این طبیعی است. حاجی میرزا حسین خان که آن حال داشت تربیت‌یافته دوره امیر (امیرکبیر) بود که او خود برای قائم مقام بود. رجالی که حالا هستند تربیت‌یافته دوره آخر سلطنت ناصرالدین شاه می‌باشند. اگر وضع مملکت ایران به همین منوال باشد طبقه بعد که تربیت‌یافتگان همین دوره‌اند طوری خواهند بود که ما آرزوی رجال حالیه را بکنیم» (فروغی، ۱۳۹۰: ۳۵).

رابطه قهرمان‌سازی یا قهرمان‌پروری بیشتر نسبت به عواملی ایجاد می‌شود که از میدان سیاسی، به واسطه مرگ، زندان، تبعید، اعدام و یا به واسطه از دست دادن سرمایه سیاسی‌شان کنار زده شده و یا خارج شده‌اند، مسعود بهنود می‌نویسد: نسلی که بعد از شهریور ۱۳۲۰ ش متولد شد، به راحتی قبول می‌کرد، سختگیر نبود و با اندیشیدن میانه خوبی نداشت. به همین ترتیب تا دریا بد بسیاری از قهرمانان سیاسی‌اش چیزی نبوده‌اند، این نسل موهایش سفید شده و به ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ ش رسیده بود. پس از فرار شاه - به عنوان یک ضدقهرمان - هواپیماهایی از خارج می‌آمد و با خود قهرمان‌هایی می‌آورد. در زندان‌ها باز می‌شد قهرمان‌هایی از دخمه‌های ساواک بیرون می‌آمدند. قلم‌ها آزاد می‌شد نام قهرمانانی بر زبان‌ها می‌افتاد. این بار، برای نسلی که آگاهی می‌طلبید، چند ماه کافی بود تا دریا بد «قهرمانان» تا چه حد شایسته آن‌همه تعظیم و تکریم بوده‌اند. به اندازه داماس و ناووز طول نکشید. این از موهبت‌های آزادی است که در سال ۵۷ ارزانی نسلی شد که تمام دوران زندگی اجتماعی خود را در اختناق و سانسور زیسته بود. آن هم یکی از مفاسد اختناق بود که کسانی را بی‌آنکه درخور باشند، در صف قهرمانان جا می‌زد. در میان آن قهرمانان سهم حزب توده بیش از بقیه احزاب و گروه‌ها بود. چه آن‌ها که به جوخه اعدام سپرده شده بودند. مثل روزبه، سرهنگ سیامک و کیوان... چه آن‌ها که در میان ما می‌زیستند و یک‌باره شأن و احترامی مضاعف یافتند؛ مانند به آذین و سیاوش و ... چه آن‌ها که با هواپیماهای «قهرمان محمود» سر رسیدند مثل کیانوری و طبری و چه آن‌ها که از زندان به درآمدند مانند عمویی.» (اسکندری، ۱۳۶۸: ۵۴۱ و ۵۴۲).

قهرمان‌سازی از جانب افرادی اعمال می‌شود که در قطب دگرمختار یا وابسته میدان سیاسی هستند، اغلب سرمایه سیاسی اندکی دارند. در کنار این سه نوع رابطه «متابعت»، «سلطه»، «همگونی» گاهی نوعی رابطه میان جوان‌ترها و پیرترها در میدان سیاسی شکل می‌گیرد که چیزی شبیه «آرزوهای بر باد رفته» از پیش رسیدگان برای نوریسیدگان است، خط سیر و مسیر راهی که توسط پیرترها انتخاب می‌شود و عصیان و سرپیچی که از طرف جوان‌ترها در میدان سیاسی صورت می‌گیرد، نوعی عصیان که از پیش رسیدگان برای آن برنامه‌ای نداشتند و با رخ دادنش در مقابل عمل انجام شده از جانب نوریسیدگان یا جوان‌ترها قرار می‌گیرند؛ آرزوهایی که پدران صاحب سرمایه سیاسی برای پسرانشان در میدان دارند و محقق نمی‌شوند نوعی رابطه را شکل می‌دهد که نه متابعت است نه سلطه و نه همگونی و تنها یک پیوند خونی میان جوان‌ترهای عصیان‌گر و پیرترهای مجرب است که شاید بتوان به اقتباس از بورديو نام این نوع رابطه را «سرپیچی» گذاشت:

سید احمد بهبهانی در مجلس چهاردهم نماینده بود، پدرش بهبهانی، که رهبر سرشناس انقلاب مشروطه بود، اصرار داشت که پسرش مجتهدی واقعی و رهبری مستقل از دولت باقی بماند، لیکن او هم مقامی مذهبی از رضاشاه پذیرفته بود و هم یک کرسی نمایندگی در مجلس (آبراهامیان، ۱۳۹۳: ۱۶۸).

اگر رابطه را در خالی‌ترین شکل ممکن و با تعریف دیالکتیکی که مد نظر بورديو است در نظر بگیریم در میدان سیاسی رابطه پیر/جوان حتی اگر از نوع سرپیچی باشد باز هم به شکل ذهنی وجود دارد.

۳- نتیجه‌گیری

رابطه جوان‌ترها با پیرترها درون میدان سیاسی را در منازعات درون همان میدان باید بررسی کرد، روابط بین دو قطب مستقل و وابسته میدان و بین بازیگران درون میدان را نباید به صورت خطی و مکانیکی دید، بلکه بایست

رابطه را به شکل دیالکتیکی بین وجوه عینی و ذهنی در نظر گرفت. به زبان بوردیو درون میدان، عادت‌واره و خود میدان ناظر بر روابط هستند و روابط در قالب عادت‌واره‌ها در میدان تعریف می‌شوند. رابطه جوان‌ترها یا نوریسیدگان با پیرترها یا ازپیش‌رسیدگان در میدان سیاسی را می‌توان به سه شکل روابط «سلطه»، «متابعت» و «هم‌ارزی» (همگونی) تعریف کرد. نوع این رابطه به سرمایه‌عاملان و بازیگران درون میدان بستگی دارد.

رابطه فرزندان و پدران در میدان سیاسی ایران حائز اهمیت است. پدران و پسرانی که از اهالی حرفه‌ای سیاست محسوب می‌شوند و به حمایت از یکدیگر وارد کارزار و مبارزات سیاسی می‌شوند، در این موقعیت نوعی رابطه «متابعت» شکل می‌گیرد؛ گاه پدر به متابعت از پسر و گاه پسر به متابعت از پدر دست به کنش سیاسی می‌زند. به نظر می‌رسد که در این نوع رابطه جامعه‌پذیری فرد در نهاد خانواده و اعتماد به اعضای خانواده اهمیت پیدا می‌کند؛ و از آن مهم‌تر سرمایه سیاسی و میراث سیاسی است که در بین اعضای خانواده و فامیل دست به دست می‌شود. رابطه «متابعت» پدر سید ضیاءالدین طباطبایی از فرزندش پیش از انقلاب مشروطه و یا متابعت سلیمان میرزا از برادرزاده‌اش ایرج اسکندری پس از شهریور ۱۳۲۰ را می‌توان یک رابطه متابعت پیرترها از جوان‌ترها در نظر گرفت. عکس این رابطه نیز وجود دارد، متابعت جوان‌ترها از پیرترها در میدان سیاسی نیز رخ می‌دهد.

گاهی رابطه به شکل «همگونی» یا «هم‌ارزی» بین نوریسیدگان و از پیش‌رسیدگان ایجاد می‌شود. زمانی که سلیمان میرزا اسکندری برادرزاده‌اش را با گروهی از جوانان فعال در میدان سیاسی مرتبط می‌کند. یا زمانی که دکتر مصدق با حسین فاطمی همکاری می‌کند و از ایده‌ها و استراتژی‌ها و برنامه‌های او در پیشبرد اهدافش استفاده می‌کند رابطه به شکل «همگونی یا هم‌ارزی» شکل می‌گیرد. تأثیر نوریسیدگان مسلط بر میدان ژورنالیسم بر نوریسیدگان درون میدان سیاسی را می‌توان در حمایت علی دشتی روزنامه‌نگار جوان از رضاخان در مجلس چهارم شورای ملی در سال ۱۳۰۱ ش مشاهده می‌شود، این نوع حمایت یک نوع رابطه «هم‌ارزی یا همگونی» بین عوامل دو طرف رابطه و با هدف افزایش سرمایه سیاسی فرد درون میدان شکل می‌گیرد.

گاهی در میدان رابطه بین جوان‌ترها و پیرترها به شکل «سلطه» ایجاد می‌شود؛ سید ضیاءالدین طباطبایی در سن سی سالگی، در سال ۱۲۹۹ نخست‌وزیر دولت موقت شد، در روزهای اول نخست‌وزیری‌اش دستور بازداشت رجال سرشناس و سیاستمداران کهنه‌کار را صادر کرد. در اینجا رابطه «سلطه» از جانب نوریسیدگان نسبت به ازپیش‌رسیدگان شکل می‌گیرد رابطه‌ای که بر اساس روابط قدرت درون میدان ساخت می‌یابد؛ سلطه‌ای که سید ضیاء به واسطه سرمایه سیاسی خود بر رجال قدیمی اعمال می‌کند به این دلیل که نوع رابطه را میزان سرمایه‌عاملان درون میدان تعیین می‌کند. یا رابطه‌ای که به شکل «سلطه» از طرف احمدشاه جوان با رضاخان در جهت رفع مناقشات مجلس چهارم ایجاد می‌شود.

علاوه بر سه نوع رابطه‌ای که بوردیو بیان می‌کند، اسناد و متون تاریخی نشان می‌دهد که نوع رابطه بین نوریسیدگان و ازپیش‌رسیدگان ممکن است به شکل مرید و مرادی یا حمایتی و یا پدرخواندگی و فرزندخواندگی نیز نمود پیدا کند که می‌توان آن‌ها را در نوع «متابعت» قرار داد، در مواردی نیز رابطه به شکل قهرمان‌پروری که گاه به افسانه تنه می‌زند نمود می‌یابد، این نوع رابطه قهرمان‌سازی اغلب از طرف نوریسیدگان که معمولاً از لحاظ بیولوژیکی نیز جوان‌تر از ازپیش‌رسیدگان هستند بیان می‌شود؛ رابطه قهرمان‌سازی یا قهرمان‌پروری بیشتر نسبت به عواملی ایجاد می‌شود که از میدان سیاسی، به واسطه مرگ، زندان، تبعید، اعدام و یا به واسطه از دست دادن سرمایه سیاسی‌شان کنار زده شده و یا خارج شده‌اند؛ قهرمان‌سازی از جانب افرادی اعمال می‌شود که در قطب دگرمختار یا وابسته میدان سیاسی هستند، سرمایه سیاسی اندکی دارند.

در کنار این سه نوع رابطه «متابعت»، «سلطه»، «همگونی» گاهی نوعی رابطه میان جوان‌ترها و پیرترها در میدان سیاسی شکل می‌گیرد که چیزی شبیه «آرزوهای برادررفته» ازپیش‌رسیدگان برای نوریسیدگان است، خط سیر و

مسیر راهی که توسط پیرترها انتخاب می‌شود و عصیان و سرپیچی که از طرف جوان‌ترها در میدان سیاسی صورت می‌گیرد، نوعی عصیان که از پیش رسیدگان برای آن برنامه‌ای نداشتند و با رخ دادنش در مقابل عمل انجام شده از جانب نورسیدگان یا جوان‌ترها قرار می‌گیرند؛ آرزوهایی که پدران صاحب سرمایه سیاسی برای پسرانشان در میدان دارند و محقق نمی‌شوند نوعی رابطه را شکل می‌دهد که نه متابعت است نه سلطه و نه همگونی و تنها یک پیوند خونی میان جوان‌ترهای عصیان‌گر و پیرترهای مجرب است که شاید بتوان به اقتباس از بورديو نام این نوع رابطه را «سرپیچی» گذاشت. شاید بتوان این فرض را در نظر گرفت که با سرپیچی رابطه برقرار نمی‌شود اما اگر رابطه را در خالی‌ترین شکل ممکن و با تعریف دیالکتیکی که مد نظر بورديو است در نظر بگیریم در میدان سیاسی رابطه پیر/جوان حتی اگر از نوع سرپیچی باشد باز هم به شکل ذهنی وجود دارد.

مراجع

۱. آبراهامیان، یرواند، (۱۳۹۴)، ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی، چاپ بیست و سوم.
۲. آبراهامیان، یرواند، (۱۳۹۳)، مقالاتی در جامعه‌شناسی سیاسی ایران، ترجمه سهیلا ترابی، تهران: انتشارات پردیس دانش، چاپ سوم.
۳. آل احمد، جلال، (۱۳۵۷)، در خدمت و خیانت روشنفکران، ج ۲، تهران: خوارزمی.
۴. اسکندری، ایرج، (۱۳۶۸)، خاطرات سیاسی، به کوشش علی دهباشی، تهران: انتشارات علمی.
۵. افراسیابی، بهرام، (۱۳۶۶)، خاطرات و مبارزات دکتر حسین فاطمی، تهران: نشر سخن.
۶. امینی، علی، (۱۳۷۷)، خاطرات علی امینی، به کوشش حبیب لاجوردی، تهران: انتشارات اصالت تنشیر.
۷. بورديو، پی‌یر، (۱۳۸۸)، درسی درباره درس، ترجمه ناصر فکوهی، تهران: نشر نی.
۸. بورديو، پی‌یر، (۱۳۹۳)، نظریه کنش، دلایل عملی و انتخاب عقلانی، ترجمه مرتضی مردیها، تهران: انتشارات نقش و نگار، چاپ پنجم.
۹. بون‌ویتز، پاتریس، (۱۳۹۰)، درس‌هایی از جامعه‌شناسی پی‌یر بورديو، ترجمه جهانگیر جهانگیری و حسن پورسفیر، تهران: نشر آگه.
۱۰. پرستش، شهرام، (۱۳۹۳)، روایت نابودی ناب، تهران: نشر ثالث، چاپ دوم.
۱۱. جنکینز، ریچارد، (۱۳۸۵)، پی‌یر بورديو، ترجمه لیلا جوافشانی و حسن چاوشیان، تهران: نشر نی.
۱۲. روزولت، کرومیت، (۱۳۹۴)، کودتا، خاطرات کرومیت روزولت از کودتای بیست و هشت مرداد، ترجمه محسن عسکری جهقی، تهران: نشر ثالث.
۱۳. ریتزر، جورج، (۱۳۸۹)، نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: انتشارات علمی، چاپ پانزدهم.
۱۴. شجعی، زهرا، (۱۳۴۴)، نمایندگان مجلس شورای ملی در بیست و یک دوره قانونگذاری (مطالعه از نظر جامعه‌شناسی سیاسی)، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی.
۱۵. علی‌زاده اشکوری، ذبیح‌اله، (۱۳۸۱)، جلال شناسی، تهران: انتشارات فردوس.
۱۶. فاطمی، حسین (۱۳۳۲)، «یادداشت‌های منتشر نشده حسین فاطمی»، فصلنامه مطالعات تاریخی، زمستان ۱۳۸۲، شماره ۱، صص ۵۸ تا ۱۰۹.
۱۷. فداییان اسلام، اسنادی از مبارزات جمعیت فداییان اسلام (۱۳۲۶-۱۳۳۹ ه.ش).
۱۸. فروغی، محمدعلی، (۱۳۹۰)، یادداشت‌های روزانه از محمدعلی فروغی، به کوشش ایرج افشار، تهران: نشر علم.

۱۹. کوزر، لیوئیس، (۱۳۸۸)، زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: انتشارات علمی، چاپ پانزدهم.
۲۰. مصدق، محمد، (۱۳۷۹)، خاطرات و تألمات مصدق، به کوشش ایرج افشار، تهران: انتشارات علمی.
۲۱. ملایی توانی، علیرضا، (۱۳۸۱)، مجلس شورای ملی و تحکیم دیکتاتوری رضاشاه، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۲۲. نجمی، ناصر، (۱۳۷۰)، از سید ضیا تا بازگان، جلد اول، ناشر نویسنده.

A Study on the Relationship between Younger and Older Politicians in the Political Field of Iran (An Analysis of the Post-Constitutional Revolution in its Aftermath through the Forties)

Hamidreza Jalaeipour¹, Shirin Karimi²

1. Assistant Professor in the Department of Sociology at the University of Tehran

2. Master of Sociology, University of Tehran

Abstract

Political field is a Bourdieu concept and the main assumption of this study - that the youth in the political field is just a word - is also a Bourdieu concept. The issue of the relationship between younger and older politicians has been studied in the political field, Data of the research are collected by using documentary method from historical texts, politician's memories and the notes of active people in the political field in the period after the constitutional revolution to the 40s. In order to reach an explanation, the elements and concepts involved in political field including political capital, symbolic capital, power field, political field, political opinion, political participation and division of labour regarding Bourdieu' point of view are elaborated. The study of documentaries and final analysis support this assumption that youth in politics is just a word. The relationship between the youth and the elderly in the political field is shaped in the forms of "obedience", "domination", "homology" and "disobedience" and the kind of relationship depends on symbolic capital and political capital of politicians.

Keyword: Young Politician; Old Politician; Political Field; Political Capital; Symbolic Capital
